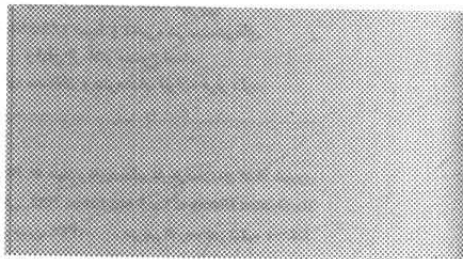


www.ketab.ir

تاریخ
فشرده‌ی
اتحاد شوروی



شیلا فیتس پاتریک
ترجمه‌ی حسن افشار



The Shortest History of The Soviet Union

Sheila Fitzpatrick

تاریخ فشرده‌ی اتحاد شوروی

شیلا فیتس‌پاتریک

ترجمه‌ی حسن افشار

ویرایش فنی: تحریریه‌ی نشرمرکز

حروف‌چینی، نمونه‌خوانی، صفحه‌آرایی: بخش تولید نشرمرکز

طرح جلد: فریبا معزی

چاپ اول ۱۴۰۲، شماره‌ی نشر ۱۳۳۰، ۲۰۰۰ نسخه


شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۳-۵۵۵-۴

نشرمرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبه‌روی هتل لاله، خیابان باباطاها، شماره‌ی ۸

تلفن: ۳-۸۸۹۷۰۴۶۲ فاکس: ۸۸۹۶۵۱۶۹

www.nashremarkaz.com

Email: info@nashr-e-markaz.com

 [nashremarkaz](https://www.instagram.com/nashremarkaz)

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این ترجمه برای نشرمرکز محفوظ است.
تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه از جمله فتوکپی،
کتاب الکترونیکی (e-book)، کتاب صوتی (Audio book) و ضبط و ذخیره در سیستم‌های
بازیابی و بخش بدون دریافت مجوز کتبی و قبلی از ناشر ممنوع است.
این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.



● سرشناسه فیتس‌پاتریک، شیلا، ۱۹۴۱-، Fitzpatrick, Sheila، عنوان و نام پدیدآور تاریخ فشرده‌ی اتحاد شوروی

● مشخصات ظاهری ۲۲۴، ص: مصور، نقشه ● یادداشت عنوان اصلی: The Shortest History of The Soviet Union, 2022.

— نمایه ● موضوع روسیه شوروی — تاریخ ● شناسه‌ی افزوده افشار، حسن، ۱۳۳۲-، مترجم ● ردمبندی کنگره DK۲۶۶

● ردمبندی دیویی ۹۴۷ ● شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی ۹۳۵۳۷۲۳

نشرمرکز از کاغذ یارانه‌ی استفاده نمی‌کند

شهرنیت

۹	پیش‌گفتار
۱۷	بخش یک: ایجاد اتحاد
۴۰	بخش دو: سال‌های رهبری لنین و کشمکش جانشینی
۶۵	بخش سه: استالین‌یسم
۹۰	بخش چهار: جنگ و پیامدش
۱۱۲	بخش پنج: از رهبری اشتراکی تا نیکیتا خروشچوف
۱۳۳	بخش شش: دوره‌ی برژنف
۱۵۶	بخش هفت: سقوط
۱۸۱	پس‌گفتار
۲۰۱	سیاسگزار
۲۰۳	برای مطالعه‌ی بیشتر
۲۰۹	نمایه

پیش‌گفتار

۱۹۸۰ باید سال خوبی برای اتحاد شوروی بوده باشد. سرانجام، ۵۸ سال پس از بنیان‌گذاری آن و ورودش به دوران ۱۶ ساله‌ی رهبری ملال‌آور اما باثبات لئونید برژنف/ برژنی‌یف، کشور می‌توانست نفس راحتی بکشد و احساس کند که مصیبت را پشت سر گذاشته است. در داخل، وضع عادی شده بود و آینده باید بهتر می‌شد. در خارج، پس از جنگ جهانی دوم، کشور ابرقدرت شده بود و هرچند هنوز سکوی اول را آمریکا در اختیار داشت، دست‌کم در زمینه‌ی نظامی با آمریکا برابری می‌کرد.

راه پر فراز و نشیبی طی شده بود: انقلاب و جنگ داخلی در آغاز، قحطی در ۱۹۲۱، و مرگ زودهنگام رهبر انقلاب، ولادیمیر لنین. سپس جانشین او ژوزف استالین در پایان دهه‌ی ۱۹۲۰ خیزش تازه‌ای را آغاز کرد که شامل صنعتی‌سازی کشور و اشتراکی‌سازی کشاورزی بود و قحطی دیگری را در ۱۹۳۲-۱۹۳۳ به دنبال آورد. آنگاه در ۱۹۳۷-۱۹۳۸ خون‌ریزی‌های پیامد پاک‌سازی‌ها آغاز شد که بیش از همه دامان سران حزب کمونیست را گرفت. پس از آن با شروع جنگ جهانی دوم، دولتی که تاکنون منفور غرب بود هم‌پیمان غرب شد. هنگامی که متفقین به سختی جنگ را بردند، اتحاد شوروی در بستر جنگ سرد با غرب به شکل دور از انتظاری ناگهان در جایگاه ابرقدرتی نمایان شد. پس از مرگ استالین در ۱۹۵۳ نیکیتا خروشچوف جای او را گرفت و پیگیر «نقشه‌های احمقانه» ای

شد که در ۱۹۶۱ بحران موشکی کوبا را پدید آورد و کشور را تا آستانه‌ی جنگ دیگری پیش برد؛ تا این که او در ۱۹۶۴ از مقامش برکنار شد. سرانجام، لئونید برژنف سکان را به دست گرفت، مرد خشک و آرامی که با آگاهی از دل‌بستگی شهروندان شوروی به شیوه‌ی زندگی مردم آمریکا و اروپای غربی کشتی را در هوای توفانی به آب‌های آرام‌تری هدایت کرد. پاداش دور از انتظاری هم کار او را آسان‌تر کرد: در دهه‌ی ۱۹۷۰ بهای جهانی نفت (که اتحاد شوروی در چند دهه‌ی گذشته از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان و صادرکنندگانش شده بود) به اوجی بی‌سابقه رسید و دو برابر شد.



آرمان لنین به پیروزی رسیده و دشمنان زیر پای او لگدمال شده‌اند. کارتون (۱۹۸۰) از آلکساندر لمشنکو و یلنا سمنووا.

خروشچوف نسنجیده مژده داده بود که کشور تا سال ۱۹۸۰ به مرحله‌ی کمونیسم کامل خواهد رسید. برژنف/ برژنیف احتیاط بیشتری به خرج داد و به جای آن از فرمول آرام‌بخش «سوسیالیسم پیشرفته» استفاده کرد که در واقع همان نظام اقتصادی و سیاسی بود که در اتحاد شوروی داشتند و بیشتر مردم به همان قانع بودند. فقط کالاهای مصرفی بیشتری می‌خواستند، هر کس برای خودش، نه به صورت اشتراکی که در جامعه‌ی کمونیستی نصیب‌شان می‌شد. از مرحله‌ی انقلابی

گذشته بودند و انقلاب را به تاریخ سپرده بودند. نسلی که برای آن جنگیده بود یا دیگر در قید حیات نبود یا مستمری‌بگیر شده بود. حتی کسانی مانند برژنف که در دوره‌ی استالین به نان و نوایی رسیده بودند اکنون در آستانه‌ی بازنشستگی بودند. ارزش‌های خود برژنف در اواخر عمرش بیشتر هم‌سویی با ارزش‌هایی داشتند که پیشینیان انقلابی او نامشان را «بورژوایی» می‌گذاشتند. (مردم به شوخی نقل می‌کردند که روزی مادر برژنف به کلکسیون اتوموبیل‌های غربی گران‌قیمت او اشاره کرده و با نگرانی پرسیده بود «اما لِنیا، اگر روزی بلشویک‌ها برگشتند، چه؟») سطح زندگی بالا رفته بود؛ کمبود شدید مسکن دیگر وجود نداشت؛ و هیچ اقلیت قومی یا گروه اجتماعی تهدید به شورش نمی‌کرد. قانون اساسی ۱۹۷۷ ضمن تأیید موفقیت شوروی در ساخت سوسیالیسم مدعی بود که «اجتماع تاریخی نوینی از مردم، مردم شوروی» پایه عرصه‌ی وجود نهاده است. البته کشور هنوز مشکلاتی داشت: اقتصاد تنبل بود؛ بوروکراسی دست‌وپاگیر کمتر نشانه‌ای از ظرفیت یا تمایل به اصلاح بروز می‌داد؛ گهگاه شعله‌ی نارضایتی از آقابالاسری شوروی در اروپای شرقی زبانه می‌کشید؛ مشکل رابطه با آمریکا و گرفتاری‌های تشنج‌زدایی هنوز وجود داشت؛ و ظهور جنبش‌های گوناگونی از ناخرسندان، که هرچند طرف‌دار زیادی بین مردم عادی نداشت اما روابط نزدیک با روزنامه‌نگاران غربی داشت، مزید بر علت شده بود. پس از آن که روس‌ها در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ وارد خاک افغانستان شدند، کارزار جهانی تحریم شوروی بر المپیک تابستانی ۱۹۸۰ که در ماه ژوئیه با سرفرازی در مسکو گشایش یافت سایه افکند.

در جنگ سرد، غرب توانسته بود اتحاد شوروی را لولوی تمامیت‌خواهی نشان دهد و کمونیسم را مانند نازیسم دشمن دموکراسی غربی بنمایاند؛ و یکی از اصول این نظریه آن بود که حکومت‌های تمامیت‌خواه دگرگونی‌ناپذیرند و براندازی آنها تنها با نیروی خارجی شدنی است. ولی چون پس از مرگ استالین حکومت شوروی نه تنها برنیفتاد بلکه خود را آماده‌ی دگرگونی‌های بنیادین نشان داد،^۱ این نظریه بی‌اعتبار شد. تا سال ۱۹۸۰ اصطلاح تمامیت‌خواهی^۱ اگرچه هنوز

برای مردم عادی در غرب اصطلاحی پر معنا با بار عاطفی بود جذابیت‌اش را برای اندیشمندان از دست داد. دو عالم سیاسی آمریکایی، استیون کُهن و جری هاف، از اندیشمندانی بودند که آن را به چالش کشیدند. حتی محافل محافظه‌کار، که بیش از شصت سال به سقوط قریب‌الوقوع دولت شوروی امید بسته بودند، در سکوت منزوی شدند.

رابرت برنز در همایش بزرگ‌ترین شوروی‌شناسان آمریکایی به این جمع‌بندی رسید که اکنون «ما همه بر این باوریم که محال است اتحاد شوروی دولت دموکراتیکی بشود یا در آینده‌ی نزدیکی سقوط کند.» تألیف آمریکایی مهمی در این زمینه که سوثرین بیالر، خبره‌ی علوم سیاسی، در ۱۹۸۰ منتشر کرد، ادعا شد که آمریکا دیگر باید امیدواری به فروپاشی شوروی را کنار بگذارد و بپذیرد که آن دولت رفتنی نیست. به همین سان کتابخانه‌ی کنگره‌ی آمریکا در واشینگتون، پس از ده‌ها سال نادیده گرفتن شوروی به علت فشار مهاجران روس و جنگ سرد، سرانجام شجاعت به خرج داد و مدخلی به نام آن کشور در برگه‌دان‌های کتابخانه ایجاد کرد. این اقدام کاملاً معقولی بود که همان‌طور که تقریباً همگان در جامعه‌ی شوروی پژوهان باور داشتند، بسیار پیش‌تر باید انجام می‌گرفت. اما کتابخانه عملاً خواسته بود خود را به دردمر نیندازد. از قضا یک دهه بعد دیگر اتحاد شوروی وجود نداشت که مدخلی به نامش در برگه‌دان‌های کتابخانه دردمر ساز شود.

تاریخ فشرده (۱۹۲۴-۱۹۹۱)

من دانشجوی کارشناسی بودم که نخستین بار، درست پیش از پنجاهمین سالگرد انقلاب اکتبر، نام اتحاد شوروی به گوشم خورد. از این رو شاید از من انتظار نمی‌رفت که یکی از نویسندگان آگهی درگذشت شوروی در سالی باشم که صدمین سالگرد تولدش [۲۰۲۲] می‌شود. عمرش کمی کوتاه‌تر از ۷۰ سال مقرر بازنشستگی و اندکی بلندتر از ۶۷ سال امید به زندگی روس‌های متولد سال پایان زندگی اتحاد شوروی بود — و با این حال تقریباً دو برابر امید به زندگی روس‌هایی که هم‌زمان با تولد شوروی به دنیا آمده بودند.

تاریخ‌نگاران معمولاً گرایش به ناگزیر نمایاندن رخدادها دارند. هرچه بهتر

توضیح داده شوند، خواننده بیشتر احساس می‌کند که پیامد دیگری امکان وقوع نداشته است. اما من در این تاریخ فشرده نمی‌خواهم از آنان پیروی کنم. من باور دارم که ناگزیری‌ها در تاریخ بشر به همان اندازه کم‌شمارند که در زندگی انسان‌های رقم‌زنده‌ی تاریخ بشر. رخدادها همواره می‌توانند به گونه‌ی دیگری روی دهند، جز در برخورد‌های تصادفی و بلاهای طبیعی، مرگ‌ها، طلاق‌ها و واگیری‌ها. در مورد شوروی بی‌تردید ما با انقلابی‌هایی روبه‌رویم که، به پیروی از مارکس، تاریخ را بسته‌بندی شده می‌دیدند و می‌دانستند که به طور کلی در هر مرحله‌ی تاریخی باید انتظار چه چیزی را داشته باشند. «تصادفی» و «خودبه‌خودی» واژه‌های زشتی در ادبیات شوروی بودند و بر چیزهایی دلالت می‌کردند که طبق «برنامه» نباید رخ می‌دادند؛ و در عین حال از عادی‌ترین واژه‌ها در قاموس شوروی بودند. همین انقلابی‌های مارکسیست که معتقد بودند در برنامه‌ریزی باید محیط طبیعی و شرایط اقتصادی را به خدمت بگیرند، برخلاف انتظار خودشان و برعکس تحلیل نظری خودشان از موقعیت، در اکتبر ۱۹۱۷ تقریباً تصادفی به قدرت رسیدند.

تاریخ اتحاد شوروی آکنده از تناقض است و من بدانها خواهم پرداخت. علت آن کمابیش در این باور انقلابی‌ها نهفته بود که مارکسیسم به ابزار فراگیری برای رمزگشایی مجهز است. برای مثال به آنها می‌گفت جامعه‌ها طبقات آشتی‌ناپذیری دارند که هر کدام نماینده‌ی سیاسی خود را دارد؛ و این که حزب انقلابی آنها — ابتدا جناح بلشویک حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه و از ۱۹۱۸ حزب کمونیست — نماینده‌ی پرولتاریاست. این گزاره، بسته به شرایط، گاهی درست درمی‌آمد و گاهی نادرست. اما به هر روی، پس از آن که حزب به قدرت رسید، روزبه‌روز نامربوط‌تر شد. در عمل، حزب نشان داد که برای کارگران و کشاورزانی که از آنها حمایت می‌کردند نردبان ترقی است (واقعیتی که در نظریه‌ی مارکسیستی جایی نداشت).

نظریه به بلشویک‌ها می‌گفت اتحاد شوروی چندملیتی کنونی از زمین تا آسمان تفاوت دارد با امپراتوری روسیه‌ی چندملیتی پیشین، اگرچه مرزهای آنها کم‌وبیش یکی است؛ و می‌افزود مرکز آن دیگر نمی‌تواند از اقمارش بهره‌کشی امپریالیستی کند زیرا، بنا به تعریف، امپریالیسم «عالی‌ترین مرحله‌ی سرمایه‌داری»

است و هیچ قربانی با سوسیالیسم ندارد. خواهیم دید که این گزاره به ویژه در نخستین دهه‌ها معقول‌تر از آن بود که در نگاه نخست نشان می‌دهد. از طرفی هم، دشوار نیست فهم این که چرا اقمار غیراسلاو گاهی احساس می‌کردند زیر نظر مسکو شوروی بودن چندان تفاوتی با زیر نظر سن پترزبورگ تزاری بودن ندارد. از دید غرب نسبت دادن صفت «تمامیت‌خواه» به نظام شوروی البته که به قصد تمجید نبود، اما خود روس‌ها آن را کم از تمجید نمی‌دیدند. نظام شوروی آینه‌ی تمام‌نمای حزب کمونیست بود که خود را رهبر همه‌چیزدان و رهرو ثابت‌قدمی در مسیر علم می‌شناخت که با برنامه‌ریزی عمل می‌کرد و همه چیز را تاریزترین جزئیات زیر نظر داشت. انبوه تغییرات «تصادفی» و انحرافات «خودبه‌خودی» در مسیر ارتباطی با این طرح کلان نداشتند — اما سهم بزرگی در این تاریخ فشرده‌ی من خواهند داشت. البته بی‌ارتباط با زندگی مردم در اتحاد شوروی نبودند؛ و فاصله‌ی تبلیغات رسمی تا تجربه‌ی زیستی را جوک‌های سیاسی خاص نظام شوروی پر می‌کرد، که زیرپوستی به شکل تعریض‌های ثابت نامحترمانه ابراز می‌شد. تفاوت «اصولاً» (تعبیر روزمره‌ای در شوروی که مانند «صریحاً» در غرب بلافاصله ایجاد بی‌اعتمادی می‌کرد) با «عملاً» یکی از این مایه‌های این جوک‌ها بود. واژه‌ی دیگری مفهوم مارکسیستی «دیالکتیک» بود که می‌گفت پدیده‌های اجتماعی-اقتصادی، از قبیل سرمایه‌داری، تضادشان را در درون خودشان می‌پرورند (مثل سوسیالیسم که از درون سرمایه‌داری سر بر می‌کشید). واژه‌ی بیگانه‌ی «دیالکتیک» مفهومی فلسفی بود که از هگل وام گرفته بودند اما، با چیرگی قشرهای برخوردار از آموزش اجباری «سواد سیاسی»، بیشتر شهروندان شوروی با ظرفیت فوق‌العاده‌ی آن برای توجیه هر گونه تناقض ظاهری آشنا بودند. جوهر جوک‌های دیالکتیکی دارای این صورت‌بندی دو جمله‌ای بود:

(پرسش) فرق کاپیتالیسم با سوسیالیسم چیست؟

(پاسخ) کاپیتالیسم عبارت از بهره‌کشی انسان از انسان است؛ در سوسیالیسم

جای ضدین عوض می‌شود.

این پیش‌بینی مارکسیسم که سرمایه‌داری سرانجام فرو خواهد پاشید و سوسیالیسم

جای آن را خواهد گرفت (به تعبیر زمخت خروشچوف: «ما شما را دفن خواهیم کرد!») یک دل‌گرمی برای کمونیست‌های شوروی بود که می‌کوشیدند بر «عقب‌ماندگی» تاریخی روسیه غلبه کنند و جامعه‌ای امروزی، صنعتی، و شهری بسازند. تا اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ بیش‌وکم به این مهم دست یافتند و جهان به قدرت و مرتبت اتحاد شوروی اعتراف کرد. «انسان شوروی» [هومو سُویت] جاندار ملموسی شد که پیوندهای نزدیکی با بلوک شوروی در اروپای شرقی، پیوندهای پر مسئله‌ای با چین و کره‌ی شمالی، و ستایشگرانی در جهان سوم داشت.



«شصت سال گذشت و هنوز درد می‌کند»

عنوان کارتون از یوگنی گوروف به مناسبت روز ارتش سرخ (۲۳ فوریه‌ی ۱۹۸۷) است. لردی انگلیسی که هنوز از شکست مداخله‌ی بریتانیا در جنگ داخلی روسیه می‌نالد.

آنگاه در یکی از شگفت‌انگیزترین «تصادف‌های پیش‌بینی نشده‌ی تاریخ معاصر، سوسیالیسم شوروی بود که فرو پاشید و جای خود را به نظامی داد که خود روس‌ها نامش را «سرمایه‌داری هار» دهه‌ی ۱۹۹۰ گذاشتند. پانزده کشور جدید، سوسوزنان در سایه‌ی آزادی، جانشین اتحاد شوروی شدند که یکی از آنها فدراسیون روسیه بود. همه از جمله خود روس‌ها فریاد زدند که، در گذشته‌ی

اتحاد شوروی، قربانی استثمار شده‌اند. سوسیالیسم چه بود و بعدش چه می‌شود؟ عنوان بسزای مقاله‌ای بود که کاترین وردری، مردم‌شناس آمریکایی، درباره‌ی بعد از فروپاشی شوروی نوشت. او مدعی شد در بلوک شوروی پیشین نه تنها آینده که گذشته نیز ناگهان غیر قابل فهم شده است. «بعدش چه می‌شود؟» پرسشی است که هیچ مورخ محتاطی نمی‌کوشد پاسخش را بدهد. «سوسیالیسم چه بود؟» را خبرگان فلسفه‌ی سیاسی با مراجعه به متون رسمی می‌توانند بررسی کنند، ولی من ترجیح می‌دهم راه دیگری را در پیش گیرم: مردم‌شناسی تاریخی. سوسیالیسم «اصولاً» همه معنایی داشت، آنچه در دهه‌ی ۱۹۸۰ نامش را سهل‌انگارانه «سوسیالیسم واقعاً موجود» نهادند در اتحاد شوروی «عملاً» پدید آمده بود. داستانش، از تولد تا مرگ، از قراری است که خواهد آمد.